

پیاده سازی جلسه نوزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

هرمنوتیک فلسفی و تفسیر قرآن

عمده مباحث فلسفه تفسیر تنها به قرآن مربوط نیست بلکه در واقع شامل تفسیر نصوص و متون دینی، اعم از قرآن و غیر قرآن نیز می شود.

بحث «هرمنوتیک» بحث تفسیر قرآن است، بلکه «هرمنوتیک و تفسیر نصوص» یا حتی متون که اعم از قرآن است. قرآن اخص از نصوص و نصوص اخص از متون است. منظور از این بحث این است که نهاد «هرمنوتیک» با تفسیر متون چه تفاوتی دارد؟ همانطور که قبلاً بیان شد در تفسیر متون دینی سه نظر راجع به تفسیر متون بخصوص قرآن، وجود دارد. قرآن کتابی برای استفاده همگان است «و لقد یسرنا القرآن للذکر» بنابراین قرآن نه تنها کمک نمی خواهد بلکه هر کسی با زبان و قواعد عربی آشنا باشد می تواند از قرآن استفاده کند. مدل این را در متن مقدسی مثل انجیل می بینید، همانطور که پروتستان ها قائل به همه کشیشی هستند؛ یعنی همه می توانند انجیل را تفسیر کنند. این مدل اول می گوید: ما نهاد خاصی برای تفسیر نمی خواهیم. نه به روایات احتیاج داریم و نه به نهادی از حوزه و یا در ادبیات مسیحیت، نه به کلیسا احتیاج داریم و نه به کشیش، لذا عده ای بر این اساس معتقدند که همه می توانند قرآن را بفهمند. کما این که افرادی همچون مهدی بازرگان چنین نظری داشتند. نظر دوم: در قبال این نظر، کلام اخباریون است که می گویند قرآن کتاب معماً گونه است و کسی به قرآن راه پیدا نمی کند، مگر از طریق اهل بیت، لذا این گروه قائل بودند که ظواهر قرآن حجت نیست، البته با مسامحه می گوئیم که ظواهر قرآن حجت نیست، در واقع باید گفت: اصلاً برای قرآن ظهوری نیست و ظهورهای قرآن ظهور نما است. نظر سوم: اندیشه ای است که حضرات معصومین علیهم السلام این نظر را ترویج کرده اند؛ بزرگان و علمای ما به آن اعتقاد دارند. که بر اساس این نظر قرآن کتابی برای پند و اندرز است و معنای آن این است که هر کسی با هر درجه علمی بتواند از آن استفاده کند «إن للقرآن ظهراً و بطناً» لذا ائمه فرموده اند: اگر خواستید قرآن و یا حتی روایات ما را بفهمید باید در يك حد از تخصص باشید و عام، خاص، مطلق، مقید و... را بشناسید و الا تفسیر شما مانند آن کسی خواهد شد که نان و انار دزدید و آن ها را صدقه داد و امام با آیه «إنما یتقبل الله من المتقین» به او استدلال کردند. از طرف دیگر با این نیز مخالف بودند که قرآن را يك کتاب معماگونه و بسته تصور شود..... که کسی کنه محتوای آن را نمی فهمد مگر عده ای انگشت شمار تصور کنند. لذا می فرمودند: «إن هذا و ما شابهه یعرف من کتاب الله» اصل روایت بیاید سال گذشته این بحث ها را مطرح کردیم که سه اندیشه افراط، تفریط و اعتدال در مورد تفسیر قرآن وجود دارد. که نباید این بحث با آن مباحث اشتباه گرفته شود. بحث امروز این است که «آیا متون دینی مانند قرآن، قابل تفسیر هستند یا خیر؟»، «آیا متون دینی مفسر محور هستند یا خیر؟» «آیا متون دینی غیر از آنچه که فهمنده یا مفسر برداشت می کند واقعیتی دارند یا خیر؟» آیا اصول فقه برای فهم قرآن و روایت کارآیی دارد یا خیر؟ «آیا ما در نصوص دینی با يك مراد مواجهیم یا با صدها مراد؟» اهل دقت متوجه می شوند که این دو بحث هیچ ارتباطی با یکدیگر ندارند. با توضیح این بحث فرق این دو با هم روشن می شود.

يك قرائتی داریم که در ادبیات روشن فکری امروز به «قرائت سنتی از متون» مشهور است. مراد از این اصطلاح آن است که ما با يك سری متن مانند قرآن و حدیث مواجه هستیم؛ گوینده معنای خاصی را در نظر داشته و کلماتی که القاء کرده است را برای ما القاء کرده است، ما هم ممکن است گاهی به مراد او برسیم و گاهی هم اشتباه کنیم و به مراد او نرسیم. يك سری قواعد را نیز یا خود گوینده یا عقلای عصر تنظیم کرده اند که اگر ما آن ها را مراعات کنیم درصد خطا دو فهم مراد متلکم خیلی کم می شود.

پیش فرض ما برای خواندن کتب اصولی در تمام مقاطع همین است. يك سري آیه و روایت داریم که باید متن آن‌ها را بفهمیم. خدایی که این آیات را و ائمه‌ای که این روایات را خلق کرده‌اند معنایی که از این متون ارائه کرده‌اند، واحد است یعنی اینگونه نیست که هر کسی هرگونه خواست از این متون برداشت کند و بعد از آن، گوینده بگوید: من همین معنا را اراده کرده بودم. نه، وقتی خدا می‌فرماید: «قل هو الله احد» یا «لله علي الناس حج البيت» از این جمله معنایی را اراده کرده است و ما هم موظف هستیم با رعایت هنجارهای عقلاء یا خالق متن، مراد او را استخراج کنیم و متن صامت را به متن ناطق تبدیل کنیم. علت این که در اصول اصالة الإطلاق، اصالة الظهور، اصالة العموم، عام و خاص، مطلق و مقید، ظهور اوامر در وجوب، ظهور نواهی در حرمت، مجمل و مبین و دیگر قواعد اصولی را می‌خوانیم چیست؟ این قواعد، راههای صحیح استخراج مراد متکلم است. البته گاهی ممکن است شارع يك سري قواعد را اضافه کند و بگوید: کلام من محکم و متشابه دارد، محکم را اتخاذ کنید؛ ولی در متشابه به معصومین مراجعه کنید. بالاخره قواعدی جعل شده است که ما این متون را بفهمیم؛ اگر این قواعد را مراعات کنیم درصد خطا در تفهیم مراد گوینده پایین می‌آید و اگر مراعات نکنیم درصد خطا بیشتر می‌شود. باید تلاش کنیم خالی الذهن به سراغ معنا کردن این متون چه قرآن و چه کلام معصومین برویم و الا سر از تفسیر به رأی در میاوریم. پیش فرض کسی که اصول فقه می‌خواند این موارد است. نصوص را به نصوص ظاهر و صریح که ایده‌آل است. و نصوصی که مجمل و متشابه است - البته، مجمل را تعبیر خوبی نمی‌دانیم، مبهم است تقسیم می‌کنیم. همه حوزویان در طول تاریخ این پیش فرض را در تحصیل اصول فقه داشته‌اند. يك سري سوالات دیگر: "آیا لازم است به شأن صدور، نزول و... آشنا باشیم و قرائن حاوی آن زمان را بدانیم البته مراعات کردن آن‌ها تا حدودی خوب است. سوال دیگر: «من که فهمنده قرآن هستم، آیا شخصیت من، گفتمان من و... در فهم نص تاثیر دارد؟» می‌گوییم فی‌الجمله تاثیر دارد ولی نه صد در صد؛ چون قرآن می‌فرماید: «السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما» اگر این آیه را به انسان صلح کل، لاین، آرام و... بدهند، در تفسیر آن می‌گویند مراد از آیه این است که دست زن و مرد دزد از بیت المال را قطع کنید و آن‌ها را در مناصب حکومتی قرار ندهید، تا نتوانند دزدی زیادی انجام دهند. باز کسانی که از همین روحیه آرام برخوردار هستند می‌گویند: «آن قدر مال به آن‌ها بدهید که دیگر نیازی به دزدی نداشته باشند» این مطالب را گفته‌اند و چاپ هم شده است. اما ما می‌گوییم معنای آیه این است که باید دست آن‌ها از بدنشان جدا شود؛ همین آیه را اگر به کسی که مصیبت دزد خورده است و از این ماجرا ناراحت است بدهند، و خشونت می‌گوید معنای آیه همین قطع کردن دست است. مرحوم آقای دکتر ابوالقاسم گرجی که انسان فاضلی هم بود ولی نمی‌دانم چرا این برداشت را کرده است که تفسیر دومی را گفته است که دست دزد را قطع کنید یعنی از بیت المال بنابر این اینطور نیست که بگوییم تفسیر نصوص تابع فهم فهمنده است. ممکن است فرض کنید که يك آیه را به یک فاضل از طبقه يك و فاضل دیگری از طبقه سه بدهند که برداشت آن‌ها با یکدیگر متفاوت است؛ ولی خیلی با هم تفاوت ندارد. یا مثل کلامی که از مرحوم مطهری نقل می‌کنند که فقه دهاتی بوی دهات می‌دهد و فقه شهری بوی شهر می‌دهد.

یکی از متفکرین غرب (ماخر) می‌گوید: ما در تفسیر متون باید يك اصل دیگر به نام "تفسیر روان‌شناختی خالق متن" داشته باشیم یعنی غیر از این اصول که قدیمی‌ها قبول دارند باید يك نکته مهم دیگر هم مراعات شود که انسان گوینده نص را چه از نظر زمان، محیط، خانواده، طرز تفکر و گفتمان، را باید درک کند. یعنی ما علاوه بر مراعات این اصول باید ببینیم فلان روایت را کدام شخصیت گفته است، در چه زمانی گفته است، در چه مکانی گفته است، آیا گفتمان انقلابی داشته یا غیر انقلابی گفتمان آرام داشته یا غیر آرام و لذا می‌گویند هر متنی باید تفسیر روان‌شناختی خالق متن بشود. مثلاً فرض کنید که می‌گویید این حدیث را پیغمبر فرموده‌اند یا بلا تشبیه عمر گفته است؟ ممکن است متن حدیث یکی باشد، ولی گفتمان حضرت رسول با او خیلی متفاوت است. یا اینکه این روایت را امام کاظم فرمودند یا مثلاً امام صادق، درمینه گفته شده است یا در عراق؟ یا اینکه خود گوینده چه طرز تفکری دارد؟ و متد فکری یا ممکن است يك متن را فقیه عجم بگوید یا فقیه عرب، که در فهم و تفسیر متن تاثیر دارد. یا در آیه «السارق و السارقة...» ما باید تفسیر روان‌شناختی کنیم تا درست مراد متکلم بفهمیم. البته این آقای «ماخر» قبول دارد که نصوص معنا دارند، معنای واحدی هم دارند، قابل دریافت نیز هست و غیر قابل دریافت نیز هست. یعنی قابل اصابت و خطا است و واقعیت هم یکی بیشتر نیست منتها باید اصول «تفسیری عقلا» و جریان «روان‌شناختی» را نیز مراعات کرد. به نظر ما نظر آقای مآخر که در غرب طرفدار دارد همان نظر اول است، چون ما هم همین حرف را به نوعی داریم که شاید

آقای مآخر کمی آن را پر رنگ کرده باشد. ما هم قبول داریم که باید گوینده، شأن نزول، شأن صدور، قرائن حافه و... را در نظر گرفت. یعنی اینطور نیست که وقتی می‌خواهیم نصی را تفسیر کنیم، فارق از همه چیز باشیم. ما روی سیاق قرائن قبل و بعد خیلی تأکید می‌کردیم. واقعاً یک جمله را اگر از امام صادق باشد به یک نوعی باید قضاوت کنیم و همان جمله اگر از امام رضا باشد، به گونه‌ی دیگر. لذا تفکر «مآخر» همان تفکر ما است، با این تفاوت که ما تمام این شرایط را در کنار سایر عناصر می‌آوریم، ولی ایشان بخش خاصی برای آن باز کرده است و گفته است «تفسیر دستوری» و «تفسیر روان‌شناختی» دستوری همان objective است که محسوس و قابل تجربه است و بخش دیگر که حدس و گمان است می‌شود Subjective که جنبه‌ی تجربی کمتر دارد. در مقابل، آن چه که امروزه مطرح است و البته با روش ما تفاوت زیادی دارد، «هرمونیک فلسفی» است. افرادی مثل «هیدگر» و «گادامر» و قبل از آن‌ها «آگوستین» می‌گویند؛ ما در اصل با هیچ واقعیتی مواجه نیستیم، یعنی وقتی قرآن را باز می‌کنید فهمنده خود شما هستید و هر چه برداشت کنید، صحیح است. چیزی شبیه مصوبه در فقه و اینکه لوح محفوظ، خالی است. لذا ما به تعداد مراجعه کننده به قرآن فهمنده داریم. و حتی می‌گویند: مفسر از خالق متن بهتر می‌فهمد. به لوازم این نظر نیز باید وقت کنید. این نظر می‌گوید ما چیزی به نام «معرفت ثابت» نداریم بلکه نسبیت در معرفت و ارزش‌ها داریم؛ این هرمونیک از همان نسبیت معرفت است و مفهوم متن فقط تابع فهم فهمنده است و شخصیت فهمنده بر متن تأثیر زیادی دارد. یا در بخش اعتقادی آن به «پلورالیزم» یا «تکثرگرایی» می‌رسیم. این‌ها در یک نظام حلقوی هستند و همدیگر را ساپورت می‌کنند، یعنی این‌ها از «هرمونیک فلسفی» شروع می‌کنند به «نسبیت در معرفت» به «تکثر گرایی» و «پلورالیزم در باورها» می‌رسند؛ لذا می‌گویند تمام این‌ها درست است. مسیحی، یهودی، هندو و... به همین می‌رسند و یک سری مشترکاتی هم درست می‌کنند. پس در این «هرمونیک» می‌گویند ما خودمان باید متن را بفهمیم و رجوع به روایات، اصول علما و عقلاء و... معنا ندارد. اصطلاحاً می‌گویند فهم «هرمونیک» از نصوص که این شیوه به هر حال طرفدارانی دارند.